

نگاه



شهیدی که برای همیشه

در ذهنم ماندگار شد

چندی پیش درخصوصی خود کفایی کشور در امور پدافند هوایی با امیر سر تیپ پرا تعلق غلامی همکلام شدم.یم. در پایان همکلامی، امیر غلامی به شهدای پدافند هوایی اشاره و از شهید هادی پور یاد کردند. متن زیر خاطره امیر غلامی از این شهید است که در روند اجرای عملیات بیت‌المقدس به شهادت رسید. هیچ وقت هادی پور را فراموش نمی‌کنم. شهیدی که در پدافند هوایی فعالیت داشت و شاخصه‌های اخلاقی‌اش تأثیر خوبی روی من گذاشت. شهید والایی که همیشه در ذهن و یاد من ماندگار شده است. وقتی جنگ شروع شد من در واحد آموزشی هاک در هاشم‌آباد اصفهان بودم و در سمت فرماندهی آتشبار هاک خدمت می‌کردم و اولین کاری که کردم داوطلبانه آتشبار هاک را با اسرار خیلی زیاد خودم به سمت خوزستان حرکت دادم. برخی معتقد بودند که ما نمی‌توانیم سایت را جابه‌جا و آن را عملیاتی کنیم، اما من این کار را داوطلبانه انجام دادم و آن را عملیاتی کردم و هواپیما هم زدیم، یعنی آن روزها اولین سایتی بود که پرسنل ایرانی آن را تا منطقه منتقل و عملیاتی کرد.

در عملیات الی بیت‌المقدس، سایت ما نزدیکی خرمشهر بود که غیر عملیاتی شده و منتظر رسیدن متخصصی بودیم که قرار بود از تهران به منطقه اعزام شود. آن فرد متخصص هادی‌پور بود. ایشان وقتی به امید به رسید در وقت شده بود. من به ایشان گفتم در واحد ما مستقر شود تا صبح زود بعد از اذان صبح با هم به سمت منطقه حرکت کنیم، اما شهید هادی پور به من گفت با ماشین‌های بین راهی و عبوری می‌رود و خود را به مقر می‌رساند. گفتم نه من ماشین دارم اما الان نمی‌توانیم برویم زمان مناسبی نیست. اینجا استراحت کنید تا فردا با هم برویم چون به شما اجازه ورود به منطقه نمی‌دهند.

اما ایشان اصرار داشت که برود. من هم ماشین را دادم و شهید راهی شد. فردا صبح زود بعد از نماز صبح به سمت منطقه حرکت کردم. در اهواز متوجه خودرو هادی‌پور شدم که بچه‌ها متوقف کرده و اجازه ورود به منطقه را نداده بودند. رفتم و ایشان را که در خودرو خواب بود، بیدار کردم و گفتم من دیشب به شما گفتم همان جا استراحت کنید گوش نکر دید. شهید هادی‌پور جمله‌ای به من گفت که بعد از گذشت این همه سال هر گز از ذهنم بیرون نمی‌رود. گفت: «چو جان من اجازه نمی‌داد در آمیدیه به بخوابم. خودم را تا اینجا رساندم. اینجا اجازه تردد ندادند و بالا‌جبار خوابیدم. این خوابیدن من اینجا ایرادی برای من ندارد. اینجا توانستم راحت بخوابم چون آنچه بر عهدهام بود، انجام داده بودم».

این جمله شهید برای همیشه در ذهن من ماند. من ایشان را تا منطقه همراهی کردم و وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام داد و رفت تا دستگاه دیگری را عملیاتی کند که شهید شد. شهید هادی‌پور در کنار دستگاه رادار بود که یک موشک ضد رادار به رادار اصابت کرد و ایشان همانجا به شهادت رسید. یادش گرمای و راهش پر رهرو باد.

■ مغری خیل فرهنگ

شهید امنیت فردین سنجری بنستانی متولد ۲۱ خردادماه ۶۷ و اهل جیرفت کرمان بود. فردین سنجری عاشق اهل بیت(ع) و خادم‌الحسین (ع) بود. مداحی‌ها و روضه‌های جانبوش در مرثیه اباعبدالله‌الحسین (ع) شور حسینی را در دل‌ها به اوج می‌رساند. حدود سه ماه پیش شهید سنجری در یکی از عملیات‌های تعقیب و گریز قاچاقچیان مواد مخدر جیرفت، پس از درگیری و اصابت تیر به بازویش مجروح شد و اشعار با خودرواز روی او عبور کردند. این شهید بزرگوار مز د خدمات خالصانه‌اش را با شهادت گرفت و در ۱۸ خرداد ماه ۹۷ به شهادت رسید. پیکر شهید فردین سنجری بر دست مردم روزه‌دار تشییع و سپس در گلزار شهدای شهرستان جیرفت به خاک سپرده شد. این مراسم با حضور پرسنل انتظامی جنوب‌استان همراه بود و مادر شهید در مراسم تشییع از مردم برای فرزند شهیدش طلب حلالیت کرد. با هم بخش‌هایی از زندگی این مداح شهید را از زبان دوست شهید ضروری کنیم.

■ نبخند بچه‌ها

بارها دیده‌بودم که جقدر نسبت به بچه‌ها مهربان است. دوست داشت به هر طریقی شادشان کند. حضانت بچه‌ای را قبول کرده‌بود و هر ماه مبلغی را از حقوقش برای آن بچه کنار می‌گذاشت. یک بار عکس آن بچه را به خانه آورد و به من نشان داد. گفت: «بین این بچه، پسر ماست.» وقتی این حرف را می‌زد شادی عجیبی را در چشم‌هایش حس می‌کردم. بارها دیده‌بودم وقتی گوشه خیابان بچه‌های دستفروش را می‌دید، جقدر حالش آشفته می‌شد. می‌رفت نزدیک بچه‌ها حال و احوالشان را می‌پرسید. با آنها صحبت می‌کرد. پولی برای خودشان در جیبشان می‌گذاشت. حتی گاهی با آنها بازی می‌کرد تا خنده را به لب‌هایشان بیاورد. وقتی لباس پلیس تنش بود این حسش

مروری کوتاه به زندگی شهید عباس قربانی از زبان هم‌زمش

شمرخوان تعزیه شهید شد

پرای آشنایی با زندگی و سیره شهید عباس قربانی پای صحبت رحمت‌الله قربانی پسر خاله شهید نشستیم. شهید عباس قربانی تیرماه سال ۱۳۶۱ در مر حله سوم عملیات رمضان با دو نفر از هم‌زمانش مورد اصابت مستقیم گلوله تانک قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکر مطهرش پس از گذشت ۱۷سال در تابستان ۱۳۷۸ به آغوش وطن بازگشت. روایت زیر حاصل همکلامی ما با رحمت‌الله قربانی پسر خاله و هم‌زمش است که خواندنش خالی از لطف نیست.

■ رمضان در رمضان

عباس فروردین سال ۱۳۳۸ در شهرستان برخوار روستای سین در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد و پس از تحصیل ابتدایی به کار کشاورزی مشغول شد. با آغاز جنگ تحمیلی تصمیم گرفت وارد میدان جهاد شود. سوم خرداد ۱۳۶۱ خرمشهر آزاد شد. شکست ارتش بعث عراق در خرمشهر صدام و حامیان او را به فکر وادار کرد که باید جلوی هجوم



خاطراتی از شهید امنیت خادم‌الحسین فردین سنجری بنستانی

شهید سنجری خدمتگزار مردم بود



فقیری را در شهر می‌شناخت که وضع زندگی خوبی نداشت. معلول بود و روی ویلچر می‌نشست. فردین خودش به تنهایی مسئولیتش را به عهده گرفت. منتظر نبود که خیبر یا آرگانی پیدا شود تا آن معلول را تحت پوشش قرار بدهد. خودش برای آن مرد غذا می‌برد و کارهایش را انجام می‌داد

کنارش عبور کند.فقیری را شهر می‌شناخت که وضع زندگی خوبی نداشت. معلول بود و روی ویلچر می‌نشست. شغلی نداشت و به سختی گذر عمر می‌کرد. فردین خودش به تنهایی مسئولیتش را به عهده گرفت. منتظر نبود که خبر یا آرگانی پیدا شود تا آن معلول را تحت پوشش قرار بدهد. خودش برای آن مرد غذا می‌برد، کارهایش را انجام می‌داد، برایش سرویس شخصی گرفته بود که برای جابه‌جایی در شهر راحت باشد و کارهایش را انجام دهد. اگر به چیزی احتیاج داشت خود فردین برایش حل می‌کرد. لاس‌تیک ویلچرهایش را عوض می‌کرد. گاهی اوقات حتی او را سوار ماشین خودش می‌کرد و در شهر می‌چرخاند. نمی‌خواست آن شخص به دلیل معلولیت و وضعیتش زندگی سختی داشته باشد. گاهی اوقات با خودم فکر می‌کردم بعضی آدم‌ها چطور می‌توانند تـنـا ایـن اندازه مهربان و سخاوتمند باشند.

فردین واقعا خدمتگزار مردم بود. از شغلش راضی بود و رضای خدا را در رضایت مردم می‌دید. می‌گفت وقتی مردم شاد باشند و در امنیت زندگی کنند، خوشحال می‌شود. فردین جوانمرد، شجاع و خوش برخورد و صمیمی بود. مادرش در تشییع پیکرش از مردم برای فرزند شهیدش طلب حلالیت کرد و در نهایت شهید امنیت در گلزار شهدای شهرستان جیرفت آرام گرفت.

دیدنی بود. بعد از آن رابطه‌شان خیلی صمیمی شد. مدتی بعد برای آن پسر بچه حادثه‌ای رخ داد و دشتی شکست. هر کار می‌کردند راضی نمی‌شد دستش را گچ بگیرند. می‌گفت اول پلیس‌های تری‌سرد فردین لیخن‌دزد و بامهربانی با آن پسر بچه صحبت کرد. کم‌کم با هم آشنا شدند و عکس گرفتند. روز بعد، فردین برای آن پسر بچه هدیه‌ای خرید؛ یک دست لباس فرم نیروی انتظامی همراه با آلتیکی که اسم آن پسر داد، آنقدر خوشحال شد که چهره‌اش



می‌روی؟ یک بار رفته‌ای، بیا و برای تعزیه (شبه‌خوانی) آماده شو.» اما پسر خاله‌ام نه آن بنده خدا گفت: «اگر می‌خواهی به جنگ واقعی بیایی شمشیرت را بردار و بیا جبهه که جنگ واقعی آنجاست. من آنجا اصحاب کربلایی را به‌عینه دیدم و ای کاش شما هم می‌آمدید. میدان کارزار جبهه است که مرد میدان می‌طلبد.» عباس اهل حق و حقیقت بود. از مرگ در راه خدا باکی نداشت. در نهایت خانواده‌با چشمش اشک‌آلود بدرقارش کردند. عباس رفت و دیگر بازنگشت. شمرخوان تعزیه اباعبدالله‌الحسین(ع) به سعادت رسید و شهید شد.



محاصره دشمن می‌افتند. شهید عباس قربانی تیرماه سال ۱۳۶۱ در مرحله سوم عملیات رمضان با دو نفر از هم‌زمانش مورد اصابت مستقیم تانک قرار گرفتند و به شهادت رسیدند و بدن مطهرش پس از گذشت ۱۷سال در تابستان ۱۳۷۸ به آغوش وطن بازگشت و در مزار شهدای روستای سین برخوار به خاک سپرده شد.

■ شمرخوان تعزیه

عباس علاقه زیادی به تعزیه داشت و در ایام محرم نقش شمر را بازی می‌کرد. قبل از اعزام مجدداً مسئول تعزیه به گردان محل گفت: «عباس دیگر بس است. چند بار

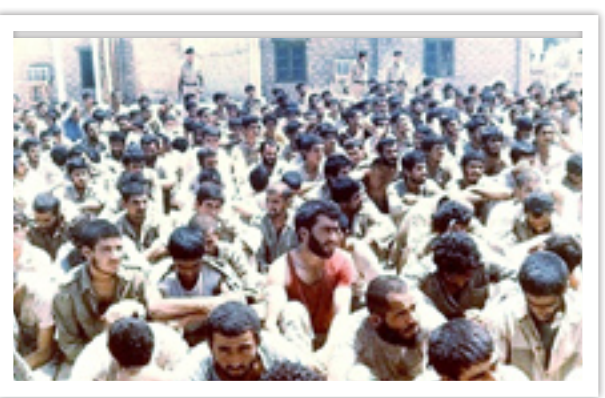
نگاه

نگاهی به حال و هوای آزادگان در ایام محرم

دل‌های اسر ا به نام سیدالشهدا(ع) زنده می‌شد

■ احمد محمد تبریزی

همانطور که نام و یاد سیدالشهدا(ع) درون جبهه برای رزمندگان قوت قلب بود، در دوران اسارت نیز مرور واقعه کربلا به آزادگان درس آزادی‌گی و بندگی می‌داد. آزادگان در روزهای سخت اسارت با توسل به اهل بیت(ع) بر تمام مشکلات چیره شدند و به بهترین شکل از این دوران استفاده کردند. هر چند دشمن بعضی مخالف برگزاری مناسبت‌های مذهبی به ویژه عزاداری برای امام حسین(ع) بود ولی آزادگان با جان و دل در ایام محرم مراسم عزاداری را برپا می‌کردند و یاد سالار شهیدان آرامشی بر تن‌های خسته و رنجورشان می‌شد. اولین سال اسارت برای آزادگان معمولاً سخت‌ترین سال است، چراکه آنها هنوز به قانون و قواعد دشمن آشنا نیستند و همین تعارضات مشکلاتی برایشان به وجود می‌آورد. یکی از همین سختی‌ها به برگزاری مراسم عزاداری در محرم مربوط می‌شود. بسیاری از آزادگانی که در سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ به اسارت دشمن در آمدند فکر می‌کردند همانطوری که در ایران برای



از کودکی در دامان مادرمان اشک حسینی بر صورتمان ریخته شده و حالا ترک آن برایمان بسیار سنگین است.» هر چند این مقاومت آزادگان در شب تاسوعا با برخورد شدید بعضی‌ها مواجه می‌شود.

بعثی‌ها گاهی برای مقابله با اسرای ایرانی چند روز قبل از عاشورا و تاسوعا به آزادگان آمپول‌هایی می‌زدند که بدنشان را ضعیف و آنها را دچار تب شدید، حالت تهوع و بدن درد و حشنتاک می‌کرد. این آمپول‌ها میان آزادگان به «واکسن ضدعاشورا» معروف شده بود. افسر اردوگاه کنار کسانی که آمپول‌ها را می‌زدند می‌ایستاد و روی کسانی که حساسیت بیشتری داشت تأکید می‌کرد که آمپول را حتماً بزنند یا دوز آن را بیشتر کنند.

دشمن برای اینکه مانع عزاداری اسرا در ماه محرم شود به حربه‌های دیگری هم روی می‌آورد. بعضی‌ها وقتی می‌دیدند حریف اسرا نمی‌شوند همه را وسط اردوگاه جمع و مجبور به قدم‌زدنی می‌کردند. اما آزادگان در این حالت نیز کار خودشان را انجام می‌دادند. در چنین مواقعی زم‌زه «وای، وای عمو، عمو العطش» از بین ۲هزار آزاده بلند می‌شد و به سرعت تمام فضای اردوگاه را پر می‌کرد. در چنین مواقعی گاهی عراقی‌ها عزاداری را آزاد می‌کردند و اجازه می‌دادند اسرا بدون مزاحمت به سینه‌زنی و سوگواری بپردازند.



بعثی‌ها وقتی می‌دیدند حرف اسرا نمی‌شوند همه را وسط اردوگاه جمع و مجبور به قدم‌زدنی می‌کردند، اما آزادگان در این حالت نیز کار خودشان را انجام می‌دادند. در چنین مواقعی زم‌زه «وای، وای عمو، عمو العطش» از بین ۲هزار آزاده بلند می‌شد و به سرعت تمام فضای اردوگاه را پر می‌کرد

امام حسین(ع) عزاداری می‌کردند در عراق نیز می‌توانند به سوگواری بپردازند، اما کمی که گذشت آنها متوجه شدند شرایط با ایران

کاملاً فرق می‌کند.

یکی از مواردی که بعضی‌ها در دوران اسارت خیلی روی آن حساس بودند برگزاری مراسم‌های مذهبی به صورت دسته‌جمعی بود. آنها از اینکه اسرای ایرانی دور هم جمع شوند و عزاداری کنند را خطر برای خودشان می‌دانستند و به شدت با چنین کارهایی برخورد می‌کردند. یکی از آزادگانی که در سال ۱۳۵۹ اسیر شده بود تأکید می‌کند از شرایط کشور عراق در برپایی مراسم مذهبی خبر نداشتیم و وقتی مراسم عزاداری برای امام حسین(ع) را شروع کردیم با تذکر افسران بعضی مواجه

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۴۹

			۴	۸	۶
					۱
			۶		۳
			۴	۷	۳
			۸		۶
			۲		۴
				۷	
۶	۲	۱			۷
					۵
۳					

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹طوری قراردهید که

در هر ردیف،ستون و مربع های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارورند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۷۴۸

۸	۱	۷	۵	۳	۶	۲	۴	۹
۷	۲	۸	۳	۶	۱	۵	۴	۹
۶	۳	۵	۲	۹	۸	۷	۱	۴
۵	۴	۶	۱	۳	۲	۸	۷	۹
۴	۵	۳	۸	۷	۶	۲	۱	۹
۳	۶	۱	۷	۲	۹	۸	۵	۴
۲	۷	۹	۸	۴	۳	۶	۵	۱
۱	۸	۴	۹	۵	۳	۷	۲	۶
۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۶	۷	۲	۹	۵	۳	۱	۴
۷	۵	۶	۳	۱	۲	۸	۴	۹
۶	۴	۵	۸	۷	۹	۳	۶	۱
۵	۳	۲	۱	۴	۷	۹	۸	۶
۴	۲	۹	۸	۶	۷	۵	۳	۱
۳	۱	۷	۹	۵	۶	۴	۸	۲
۲	۸	۳	۶	۴	۷	۱	۵	۹
۱	۹	۴	۷	۳	۲	۸	۶	۵

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵

از راست به چپ

۱- پرنده باوفا- از تیم‌های فوتبال در لیگ برتر کشورمان ■ ۲- ماه سرد- محوطه اصلی زورخانه- گیاهی که خام یا پخته آن را می‌خورند- فهرست غذا ■ ۳- تقویت رادیویی- صفحه‌آزایی- همراه گو- برگ برنده ■ ۴- تیری که با کمان اندازند- قوه باصره- ترک وطن ■ ۵- ماسه- سفید آذری- خودداری از پرداخت وجه برات- نوعی طلاق ■ ۶- رنگ پرسپولیسی‌ها- صدمتر مربع- شاعر دشتستانی ■ ۷- پول معتبر- دوست صمیمی- پیشرو گله ■ ۸- صورت- بصل- ساز هندی- مزه ناخوشایند ■ ۹- الفت- ضرورت ورزش تیراندازی- واحد اختلاف پتانسیل ■ ۱۰- کحال- مایه حیات- زن و فرزند ■ ۱۱- نژاد ما- راه فرار- شامه نواز- شهر بی دفاع ■ ۱۲- گود و عمق- ترمینال- شهری در دامنه جنوبی کوه سهند ■ ۱۳- تصدیق روسی- حمله- رود جیحون ■ ۱۴- یخ- خورشیدی- سرشک- بی قید ■ ۱۵- کنايه از جنگ‌افروز- آخرین نت

از بالا به پایین

۱- ناسپاسی- مظهر کشور چین ■ ۲- آواره- ردیف بافتنی- مستقیم و بدون پیچ و خم ■ ۳- خدای درویش- ابریشم خام- فصل پاییز- باران اندک ■ ۴- حیوان باوفا- بزرگ‌ترین تفریح- شیر کوهی ■ ۵- چرک دست- پرنده خوش صدا- سبقت ■ ۶- ادب‌دان- کالای نو- همواره و همیشگی ■ ۷- ضمیر اشاره به نزدیک- گیاهی برای درمان سردرد- بالای بدن ■ ۸- خودداری کردن- پیامبر بت‌شکن ■ ۹- مغرور- بیماری ورم بنا گوش- گنجشک ■ ۱۰- میوه‌ای لذیذ و خوشمزه- تهوع- فریاد بلند ■ ۱۱- تابستانی- جان‌نشین- ظرف سقا ■ ۱۲- رشته کوه افغانستان- رود روسیه- کوچک ■ ۱۳- اراده- روا- یار شیرازی- رمق آخر ■ ۱۴- تجزیه شیمیایی- نام قدیم فرانسه- مدافع رئال و تیم ملی اسپانیا ■ ۱۵- تغییر مداوم- از غذاهای برج